

ددمنشی و هومناد



نمارِ آیینِ جین: دستِ گشوده با نوشته‌ی «آهیمسا»، پرهیز از آسیب رساندن به زندگان را یادآوری می‌کند. سواستیکای میانی نشانِ چهار گونه‌ی باززایی است: باززایی در چهره‌ی زندگانِ آسمانی؛ آدمیان؛ جانوران و گیاهان؛ زندگانِ دوزخی.

چکیده

هنگامی که آدمی دست به کرداری خشونت‌بار می‌زند، زبان او را به جهانِ جانوری می‌راند و او را "جانور"، "ددمنش" و "درنده‌خو" می‌خواند. ولی آیا این نام‌گذاری‌ها همسانیِ آدمی و جانوران را باز می‌نماید یا، به وارون، بر آنچه که تنها در توانِ آدمی است پوشش می‌نهد؟

این نوشتار با آغاز از دوگانه‌ی ددمنشی/هومناد^۱، دو گزاره را در کنار هم می‌نهد: آدمی جانور است و با دیگر جانوران پیوستگی دارد ولی برخی شیوه‌های زورورزی و بهره‌بری او را نمی‌توان تنها با بازگشتِ سرشتِ جانوری و ناتوانی شهرمندی در چیرگی بر آن روشن کرد.

برای دریافتِ این دوگانگی، نخست به فریافتِ "پندارین" نزد لکان می‌پردازیم که شماری از پدیده‌ها در رفتارِ آدمی را، هم‌تراز پدیده‌های جانوری می‌داند: پدیده‌هایی چون خودنمایی، هموردی، پرخاشگری، وانمایی^۲ و جز آن. این پدیده‌ها پیوستگی میان جهانِ آدمی و جهانِ جانوری را می‌آشکارند.

سپس می‌کوشیم دگرسانیِ آدمی و دگرجانوران را روشن کنیم. در این زمینه، ارستو راهگشاست. او این دگرسانی را نه در توانِ هم‌آگاهش^۳ و پیام‌رسانی، که در برخورداریِ آدمی از لوگوس (logos) می‌داند – واژه‌ای که هم‌زمان سخن، گفتار و خردورزی را می‌رساند – و با لکان خواهیم دید که چگونه پُرانمایی^۴ پیش‌نیازِ سخنی می‌شود که زیرنهاد^۵ در آن از خود بیگانه، بازنموده و برخیده^۶ می‌گردد.

این بیگانگی در "زبانِ ویژه‌ی آدمی" نشان می‌دهد که چرا از دیدِ فروید، برنهادِ رانه از پیش به‌شیوه‌ای سرشتین باییده نشده است و کامرانه^۷ می‌تواند با هر برنهادی^۸ گره بخورد و با سنگدلی و خشونت هم‌نشین شود. پرونده‌ی آندری چیکاتیلو (Andrei Tchikatilo) – تنها چون نمونه‌ای کوچک – در این زمینه روشن‌گر خواهد بود.

پس خواهیم دید که درآمدنِ آدمی به گسترایِ نمادین نه آرام‌بخش است و نه به او برتری می‌بخشد؛ بلکه بسترِ بهره‌بری^۹، کینِ پندارآیینی^{۱۰}، کشتار و سنگدلیِ فرامنی را نیز فراهم می‌کند.

آنگاه "ددمنشی" آدمی نه چندان واپس‌روی به سوی جانور، که یکی از برآیندهای شایند^{۱۱} زبان‌ورزیِ آدمی می‌نماید.

با این‌همه، "نمادین" با بنیاد نهادنِ پرهیزه^{۱۲} و پیمان و قانون راهی برای پاسخ‌وریِ آدمی^{۱۳}، بهمنشی و همادگرایی نیز می‌گشاید.

کلیدواژه‌ها: ددمنشی؛ هومناد؛ ارستو؛ فروید؛ لکان؛ زبان‌داری؛ زبان‌ورزی؛ سخن؛ پُرانمایی؛ پندارین؛ نمادین؛ رانه؛ خشونت؛ پرخاشگری؛ بهره‌بری؛ توتم؛ فرامن؛ بهمنشی^{۱۴}؛ همادگرایی^{۱۵}

1. Fr. : humanité. En.: humanity. D.: Humanität. Pers.: هومناد

2. Fr. : mimétisme. En.: mimicry. D.: Mimikry. Pers.: وانمایی

3. Fr. : communication. En.: communication. D.: Kommunikation. Pers.: هم‌آگاهش

4. Fr. : signifiant. En.: signifier. D.: Signifikant. Pers.: پُرانمایی

5. Fr. : sujet. En.: subject. D.: Subjekt. Pers.: زیرنهاد

6. Fr. : divisé. En.: divided. D.: geteilt. Pers.: برخیده

7. Fr. : libido. En.: libido. D.: Libido. Pers.: کامرانه

8. Fr. : objet. En.: object. D.: Objekt. Pers.: برنهاد

9. Fr. : jouissance. En.: enjoyment. D.: Genuss. Pers.: بهره‌بری

10. Fr. : idéologique. En.: ideological. D.: ideologisch. Pers.: پندارآیینی

11. Fr. : possible. En.: possible. D.: möglich. Pers.: شایند

12. Fr. : tabou. En.: taboo. D.: Tabu. Pers.: پرهیزه

13. Fr. : responsabilité. En.: responsibility. D.: Verantwortung. Pers.: پاسخ‌وری

14. Fr. : éthique. En.: ethics. D.: Ethik. Pers.: بهمنشی

15. Fr. : holisme. En.: holism. D.: Holismus. Pers.: همادگرایی

درآمد

دد در زبان پارسی به معنای جانور درنده است. و هومناد واژه‌ای است که برای برگرداندن humanity (انسانیت) به کار می‌بریم. این واژه از چند بخش ساخته شده است:

- از "هو" (که به معنای خوب است)

- و "من" به معنای منت/مانه/مینو یعنی اندیشه (که با واژه‌های mind و mental هم‌ریشه‌اند).

- و "اد" - پسوندی است که مانند "ایت" عربی، و ity انگلیسی، کارنام می‌سازد و آن را در واژه‌هایی چون چکاد یا گناد - از گندن - باز می‌یابیم. (خندق - و کانال نیز گویا - از همین گناد گرفته شده).

هومن به اندیشه‌ی نیک و بر همین پایه، به سخن نیک و کردار نیک اشاره دارد. در این آمیزه‌ی "ددمنش‌ی و هومناد" دو فرایافت در برابر هم می‌ایستند: خشونت و اندیشه‌ی نیک. و نیز می‌دانیم که این دو ویژگی، دو چهره‌ی آدمی‌اند.^۱

سعدی، در بوستان، در این باره می‌گوید:

نه هر آدمی‌زاده از دد به است / که دد ز آدمی‌زاده‌ی بد به است^۲

چرا واژه‌ی "ددمنش‌ی" برای سخن گفتن از خشونت نزد آدمی به کار گرفته می‌شود؟

هنگامی که کسی دست به خشونت‌ی تکان‌دهنده می‌زند، به‌آسانی او را ددمنش می‌خوانیم و این برای اینکه بگوییم چنین کاری نادرست است، راست‌منشیک نیست، هومنی نیست؛ ولی هم‌زمان ددمنش‌ی آدمی را بر دگر جانوران فرامی‌افکنیم. جانور گنجایی پندارین ویژگی‌ای می‌شود که آدمی از باز شناختن آن نزد خود سر باز می‌زند. نغزی سخن سعدی - «دد ز آدمی‌زاده‌ی بد به است» - در این است که این نگرش را وارونه می‌کند.

فروید در «دشواری‌ای در روان‌کاوی» (۱۹۱۷) نشان می‌دهد که جدایی آدمی از جانور چگونه به بخشی از خودشیفتگی او می‌انجامد: آدمی، در نگاه خود، خرد را از جانوران برمی‌گیرد و به خود، روانی مینوی و نامیرا برمی‌بندد. کودک که هنوز این جدایی را به همان اندازه درونی نکرده است؛ می‌تواند به‌سادگی با جانورانی که در داستان‌های کودکان سخن می‌گویند، سخن بگوید و در هراس، ویژگی‌های پدر را بر سگ یا اسب فراقند. تنها پس از درونی‌سازی این جدایی است که نام جانور می‌تواند به ناسزا دگرگون گردد. از این‌رو "جانور" تنها نام رده‌ای زیستی نیست؛ ما از گوناگونی جانوران رده‌ای همگون می‌سازیم و آنچه را در آدمی نمی‌پسندیم بر آن فرامی‌افکنیم.^۳

واژه‌ی تکین "جانور" ناهمگونی همه‌ی گونه‌ها را می‌زداید: شکارگری گربه‌سانان، سازمان‌یافتگی همبده‌های حشره‌ها، همکاری آب‌بازسانان (پستانداران دریایی)، بازی‌های کلاغ‌سانان، پایگان‌های نخست‌ی‌سانان و تک‌زیستی خرس. همه‌ی این‌ها را می‌توان در "دگری" فراخ گرد آورد و نبود خردورزی و ددمنش‌ی را چون ویژگی‌هایی همسان بر آن‌ها بر بست.

فروید از سه زخم تاریخی بر خودشیفتگی آدمی می‌گوید: نخست زخم کوپرنیکی، که می‌آشکارد زمین کانون هستی نیست، دوم زخم داروینی است که نمایان می‌سازد که آدمی نه فرو افتاده از بهشت برین، که فرگشته‌ی جانوری است، که تن آدمی، سُهش‌هایش^۴، شماری از رفتارهایش، شیوه‌های زیست همبودنش با زیست جانوری در پیوستار است و سوم زخم روان‌کاوی که نشان می‌دهد که آدمی که خود را سرور همه‌ی زیندگان می‌انگارد، در خانه‌ی روان خود نیز سرور نیست.^۵

پس بایستی دو گزاره‌ی ناساز را در کنار هم نگه داریم، بی‌آنکه یکی دیگری را از میان بردارد: نخست اینکه آدمی جانور است و نمی‌تواند بی‌باز شناختن این پیوستگی، درباره‌ی پر خاشکری و رفتار جنسی خود بیندیشد و دوم اینکه، برخی از

^۱ Narten, J. (1988), « Bahman i. In the Avesta », *Encyclopædia Iranica*, vol. 3, fasc. 5, pp. 487-488 ; Boyce, M. (2004), « Humata Hūxta Huvaršta », *Encyclopædia Iranica*, vol. 12, fasc. 5, pp. 561-562.

^۲ سعدی (Saadi)، بوستان، باب نخست، «گفتار اندر نکوکاری و بدکاری و عاقبت آنها»، بخش ۱۹، بیت ششم؛ بافهی برخط گنجور.

^۳ Freud, S. (1917a), « A Difficulty in the Path of Psycho-Analysis », S.E., vol. 17, p. 140.

^۴ Fr. : affect. En.: affect. D.: Affekt. Pers.: سُهش

^۵ Freud, S. (1917a), « A Difficulty in the Path of Psycho-Analysis », S.E., vol. 17, pp. 139-141 et 143.

شیوه‌های زورورزی و بهره‌بری آدمی را نمی‌توان تنها با بازگشت خوی جانوری او و ناتوانی شهرمندی در چیرگی بر آن روشن کرد.

آنچه ما ددمنشی می‌نامیم شاید چیزی جز دگرش سرشت جانوری نزد آدمی نباشد. ولی پیش از استواردن چنین زیرنهشتی^۱، درخور یادآوری است که جانوران را زیندگانی آرام دانستن نیز چندان درست نیست.

آیا یورش، کشتن و واداشتن نزد جانوران نیز دیده می‌شود؟

نادرست است اگر گمان کنیم که جانوران نه یورش می‌برند، نه می‌کشند و نه دیگری را به زور وادار به کاری می‌کنند. شکار می‌گشند. هم‌آوردی جنسی زخمی می‌کند. پاسداشت زیست‌بوم و نوزادان یا پایگان به پیکار می‌انجامد. برخی گونه‌های جانوری هم‌گونه‌های خود را می‌کشند، فرزندگشی می‌کنند، هم‌پیمان می‌شوند و یکی از هموندان گروه را می‌آزاردند. نویافته‌های رفتارشناسی جانوری دیرگاهی است که انگارش^۲ زاستاری^۳ هماهنگ، آرام و مهرورز را به پرسش گرفته‌اند.

با این‌همه، بهتر است این رفتارها را بر پایه‌ی کارکردشان از یکدیگر و اشناسیم. "پرخاش" را برای رفتاری به کار می‌بریم که در آن تاختن، هراس‌افکنی یا واداشتن دیگری در میان است. "شکارگری" را برای گرفتن شکار و به دست آوردن خوراک. "پرخاشگری" گرایشی است که همواره در کرداری آشکار بازتاب نمی‌یابد. "خشونت" را بیشتر برای سخن گفتن از کاربست زور، واداشتن و گزندرسانی به کار می‌گیریم، بی‌آنکه سازوکار روانی یگانه‌ای را برانگیزنده‌ی همه‌ی این رفتارها بدانیم. "سنگدلی" به نادیده گرفتن رنجی که بر دیگری روا می‌داریم، اشاره دارد. "آزارکامی" را نیز برای چیدمان‌هایی نگه می‌داریم که در آن چیرگی بر دیگری یا رنج او با خرسندی^۴ جنسی پیوند می‌خورد. این پدیده‌ها می‌توانند در یک کردار درهم آمیزند ولی نه هم‌چنانند و نه زینه‌های یک رفتار.

کشتن ناگزیر به معنای خرسندی از رنجاندن نیست. جانوری شکارگر می‌تواند به شکاری که هنوز زنده است ور رود و چنان رفتار کند که گویی با آن بازی می‌کند، ولی معنای این رفتار را باید از دیدگاه رفتارشناسی جانوری بررسی و نمی‌توان آن را با سازوکارهای آزارکامی نزد آدمی دریافت. به‌وارونه، آدمی نیز می‌تواند دیگری را تنها برای رسیدن به آماجی از میان بردارد، بی‌آنکه در پی رنج او باشد. از این‌رو، آنچه به کرداری معنا می‌بخشد تنها خودِ کردار – زخم زدن، واداشتن یا کشتن – نیست، بلکه جایگاه آن در سازوکار رفتاری، و نزد آدمی در سازمان روانی اوست.

پس سخن بر سر این نیست که هیچ جانوری هرگز رفتاری همانند رفتارهای آدمی ندارد. چنین گزاره‌ای هزاران گونه‌ی جانوری را به برنهادی یگانه به نام "جانور" فرومی‌کاهد و از پیش مرزی برای توانایی‌های آن‌ها می‌گذارد. پژوهش‌های امروزی دربارهِ توانِ شناختی و هم‌آگاهی جانوران، به‌وارونه، پیوستگی‌ها، همانندی‌ها و گسست‌های گوناگونی را نشان می‌دهند که بسته به گونه و توانمندی بررسی‌شده دگرسان‌اند^۵. از این‌رو پرسمان ما دیگر این نیست که «چه کاری تنها از آدمی برمی‌آید؟» بلکه این است که «نزد آدمی، چگونه رفتاری می‌تواند، از رهگذر سازوکار زبان و سامانه‌ی نمادین – یعنی از رهگذر درگیر شدن در انگارش، نام، قانون، آرمان، سُهش گناه، یادمانی همگانی و جز آن – کارکردی ویژه یابد؟»

برای پاسخ به این پرسش، نخست نه از آنچه آدمی را از جانوران جدا می‌کند، که از همانندی‌های این دو آغاز می‌کنیم. در این زمینه، دست‌آوردهای لکان دربارهِ «گسترای پندارین» راه‌گشایند: گیرایی یک دیس^۶، انگاره‌ی^۷ یک همسان، همانندسازی، هم‌آوردی و پرخاشگری، هم پیوستگی‌هایی را با جهان جانوری نشان می‌دهند و هم راه را برای بررسی دگرش این پدیده‌های پنداری نزد آدمی می‌گشایند.

1. Fr.: hypothèse. En.: hypothesis. D.: Hypothese. Pers.: زیرنهشت

2. Fr.: fantasme. En.: fantasy. D.: Fantasie. Pers.: انگارش

3. Fr.: nature. En.: nature. D.: Natur. Pers.: زاستار

4. Fr.: satisfaction. En.: satisfaction. D.: Befriedigung. Pers.: خرسندی

5. Moore, R., Palazzolo, G. (2024), « Animal Communication », in Zalta, E. N., Nodelman, U. (dir.), *The Stanford Encyclopedia of Philosophy*, § 6 ; Scott-Phillips, T., Heintz, C. (2023), « Animal Communication in Linguistic and Cognitive Perspective », *Annual Review of Linguistics*, vol. 9, pp. 93–111.

6. Fr.: forme. En.: form. D.: Form. Pers.: دیس

7. Fr.: image. En.: image. D.: Bild. Pers.: انگاره

همانندی آدمی با جانوران در چیست؟

لکان کارکرد انگاره نزد آدمی را نزدیک به کارکرد آن نزد جانوران می‌داند. در نوشتاری با نام «گامه‌ی آینه‌ای چون دیسندگی کارکرد "من"»، لکان از داده‌های رفتارشناسی جانوری زمان خود بهره می‌گیرد و می‌نویسد که رَسِش زاداندام‌های کبوتر ماده بستگی به دیدن کبوتری دیگر دارد و همچنین گدِرِ ملخ بیابانی از دیس تکزی به دیس گروه‌زی بستگی به دیدن ملخی دیگر دارد. او این پدیده‌ها را با نگرهی وانمایی^۱ و با کارآیی "فرزامدیس" (Gestalt) همبسته می‌داند.^۲

این‌ها داده‌های ۱۹۴۹ در زمینه‌ی رفتارشناسی جانوری‌اند و تاکنون بی‌گمان این دانش گسترش چشمگیری داشته است. ولی کارکرد این نمونه‌ها در نگرهی لکان روشن است: در گسترهی پندارین، دیس یک همسان می‌تواند زینده‌ای را فریفته کند، به رفتارش راستای ویژه‌ای دهد، او را برانگیزد یا بترساند. نمایش جفت‌خواهی و دلربایی سویی‌هی کشش‌آور دیس را نشان می‌دهند و ترس‌افکنی و پیکار سویی‌هی ستیزنده‌ی آن را. همسان می‌تواند همراه، الگو، دگرمن یا هم‌آورد باشد. از این‌رو رشته‌ای پدیدار می‌شود که سازمان‌هایش هم‌معنا نیستند ولی می‌توانند به هم بپیوندند:

دیس‌فریفتگی – الگوبرداری – همانندسازی – هم‌آوردی – پرخاشگری

در اینجا بایستی فریفتگی پندارین، الگوبرداری و همانندسازی را از هم‌آشناخت. فریفتگی پندارین نشانگر توان‌ورزی دیس بر زینده است. الگوبرداری در پی بازکرد رفتاری نزد دیگری است. ولی همانندسازی سازوکاری است که از رهگذر آن آدمی ویژگی‌ای از دیگری را از آن خود می‌کند و خود نیز بدین‌گونه دگرگون می‌شود. این پدیده‌ها می‌توانند هم‌زمان رخ دهند، ولی جایگزین هم نیستند.

گامه‌ی آینه‌ای نقش فریفتگی در دیس من‌انگاره را در رشد آدمی آشکار می‌کند. کودکی که هنوز نمی‌تواند استوار بر پای خود بایستد و بر جنبش اندام‌های خود چیره نیست، در برابر بازتاب خود در آینه به جنب‌وجوش می‌افتد و با تکان دادن اندام‌هایش، پیوند میان جنبش‌های خود و جنبش‌های انگاره در آینه را می‌آزماید. لکان در این کنش‌ورزی، همانندسازی با انگاره‌ای را می‌بیند که کودک را دگرگون می‌سازد. نارس‌بودن و وابستگی، از من‌انگاره‌ی آینه‌ای برای کودک تکیه‌گاهی ویژه می‌سازند. کودک در یکپارچگی دیسی که در آینه بازتاب می‌یابد، پیشاپیش خود را چیره بر کالبدش می‌بیند، هرچند جنبش‌هایش هنوز ناهماهنگ‌اند. این یکپارچگی من‌انگاره هم شادی‌بخش است و هم بیگانه‌ساز: کودک خود را در انگاره‌ای بیرونی، در "دگرمنی" انگاره‌این باز می‌شناسد و "من" او از رهگذر همین همانندسازی دیس می‌یابد. از این‌رو، چنین نیست که نخست "من" ساخته شود و سپس "دگرمن" به آن بپیوندد. دیگری همسان از همان آغاز در دیسش "من" نقش دارد.^۳

لکان در نوشتار «پرخاشگری در روان‌کاوی»، پرخاشگری را با این‌گونه همانندسازی خودشیفتار در پیوند می‌داند؛ یعنی شیوه‌ای از همانندسازی که ساختار دیسین "من" را سامان می‌دهد.^۴ از آنجا که "من" در پیوند با انگاره‌ای بیرونی دیس یافته است، همان کسی که خود را در او باز می‌شناسم می‌تواند هم‌آورد من شود: می‌تواند جایگاهی را بگیرد که آن را از آن خود می‌دانم، چیزی را داشته باشد که من خواهانش هستم یا انگاره‌ای را که از یکپارچگی خود دارم به لرزه درآوردم. در این هم‌آوردی^۵ آینه‌ای، دلبستگی به همسان و دشمنی با هم‌آورد می‌توانند از یک همانندسازی برخیزند و به هم گره بخورند.

این برداشت به ما کمک می‌کند پیوستگی آدمی با جانوران را بازشناسیم، بی‌آنکه چگونگی دیسش "من" آدمی را به سازوکارهایی فروبکاهیم که نزد جانوران می‌یابیم. گسترای پندارین روان، هم دارای زیرساخت‌های جانوری است و هم هم‌تاهایی نزد جانوران دارد. ولی این پیوستگی به‌تنهایی ما را روا نمی‌دارد که پندارین را «بخش جانوری آدمی» بنامیم و

^۱ Fr.: mimétisme. En.: mimicry. D.: Mimikry. Pers.: وانمایی

^۲ Lacan, J. (juillet 1949), « Le stade du miroir comme formateur de la fonction du Je telle qu'elle nous est révélée dans l'expérience psychanalytique », in *Écrits*, Paris, Seuil, 1966, pp. 95–96 ; « The Mirror Stage as Formative of the I Function as Revealed in Psychoanalytic Experience », in *Écrits*, trad. B. Fink, New York, Norton, 2006, pp. 76–77.

^۳ Lacan, J. (juillet 1949), « Le stade du miroir comme formateur de la fonction du Je telle qu'elle nous est révélée dans l'expérience psychanalytique », in *Écrits*, Paris, Seuil, 1966, pp. 93–98 (pp. 93–95 : l'identification spéculaire ; p. 98 : l'identification à l'imgo du semblable) ; « The Mirror Stage as Formative of the I Function as Revealed in Psychoanalytic Experience », in *Écrits*, trad. B. Fink, New York, Norton, 2006, pp. 75–79 (pp. 75–77 ; p. 79).

^۴ Lacan, J. (mai 1948), « L'agressivité en psychanalyse », in *Écrits*, Paris, Seuil, 1966, pp. 110 et 113–114 ; « Aggressiveness in Psychoanalysis », in *Écrits*, trad. B. Fink, New York, Norton, 2006, pp. 89 et 92–93.

^۵ Fr.: relation. En.: relation. D.: Beziehung. Pers.: هم‌آوردی

آن را از دیگر سویه‌های زندگی روانی جدا کنیم. پس گرفتارِ انگاره‌ی همانند شدن و درگیر شدن در هم‌آوردی ویژه‌ی آدمی نیست.

همچنین درخور یادآوری است که فریفتگی در انگاره و هم‌آوردی با همسان، تنها همانندی‌های ما با دگرجانوران نیستند؛ رفتارِ جانوری کارکردِ هم‌آگاهی نیز دارد. جانوران برای این کار از آواسازی، جنبشِ اندام‌ها، ایستمان‌هایی^۱ ویژه، بو یا جابه‌جایی بهره می‌گیرند. پس توانِ هم‌آگاهی نیز ویژه‌ی آدمی نیست.

اگر سازوکارِ پندارین ویژه‌ی ما نیست و جانوران نیز توانِ هم‌آگاهی دارند، پس دگرسانیِ ما با آن‌ها در چیست؟

ارستو در «کشورداری» (Politics) پاسخی آشنا به این پرسش می‌دهد: در میانِ جانوران، تنها آدمی است که لوگوس (logos) دارد؛ این بدین معنا نیست که جانوران توانِ هم‌آگاهی از راه آواها را ندارند. ارستو آوا (phonē) را از لوگوس جدا می‌کند. آوا درد و خوشی را برمی‌نماید؛ جانورانی که این سُهش‌ها را دارند، می‌توانند با آوا آن‌ها را با همدیگر در میان بگذارند. ولی لوگوس سودمند و زیان‌بار را، و در پی آن داد و بیداد را، می‌آشکارا. از دید ارستو، در میان گذاشتن و هم‌رایی بر سرِ فریافت‌های نیک و بد و داد و بیداد است که خانه و شهر را پدید می‌آورد.^۲

لوگوس را چگونه باید دریافت؟ لوگوس را نمی‌توان همه‌جا با یک واژه‌ی یگانه به پارسی برگرداند. لوگوس، بسته به بافتار، می‌تواند سخن، گفتار، خرد، فرمود^۳، شمار، سنجش یا واکرانی^۴ را برساند. دو گفت‌شیوه‌ی «جانورِ برخوردار از خرد» و «جانورِ سخن‌گو»^۵ دو رخِ لوگوس را برجسته می‌کنند: خرد و سخن. در بخشِ یادشده از «کشورداری»، ارستو بر رخِ دوم انگشت می‌گذارد: بر توانِ آدمی در اینکه دریافت‌های خود را از راهِ سخن با دیگران در میان بگذارد.

ارستو هشدار می‌دهد که به پرسش ما نیز گره می‌خورد: آدمِ فرزافته^۶ بهترین جانوران است؛ ولی اگر از قانون و داد جدا شود، بدترین آن‌ها می‌شود. توانمندی‌هایش چون جنگ‌افزارند و می‌تواند آن‌ها را در راهِ بدی نیز به کار گیرد؛ بیدادی که دارای جنگ‌افزار است از همه چیز ترسناک‌تر است.^۷ برای پرسش ما می‌توان از این هشدار این نکته را برگرفت: لوگوس گواهِ نیک‌بودنِ آدمی نیست؛ آدمی می‌تواند خرد و سخن را در راهِ بیداد نیز به کار گیرد.

این هشدار ما را به بررسی جایگاهِ سخن در کردارِ آدمی و هم‌آوندی‌هایش با دیگران می‌رساند. برای این بررسی، نخست باید زبان را از سخن جدا کنیم. نزدِ سوسور (Ferdinand de Saussure)، "زبان" سامانه‌ای از نشانه‌هاست^۸ که مردم یک

^۱ Fr.: posture. En.: posture. D.: Haltung. Pers.: ایستمان

^۲ Aristote, *Les Politiques*, I, 2, 1253a7–18, trad. P. Pellegrin, Paris, Flammarion, 1990 ; *Politics*, trad. C. D. C. Reeve, Indianapolis, Hackett, 1998.

^۳ Fr.: argument. En.: argument. D.: Argument. Pers.: فرمود

^۴ Fr.: définition. En.: definition. D.: Definition. Pers.: واکرانی

^۵ واژه‌ی فرانسوی *logique*، از راهِ لاتینی *logica* و خانوادگی واژه‌ی یونانی *logikos*، با لوگوس هم‌ریشه است. ولی *langage* از لوگوس نیامده است؛ از خانوادگی *langue* است که خود از واژه‌ی لاتینی *lingua* ریشه گرفته. پس پیوندِ *langage* با لوگوس و *logique* فرایافتین است نه ریشه‌شناسیک.

^۶ Fr.: accomplir, achever. En.: to accomplish, to complete. D.: vollenden. Pers.: فرزافتن ; Fr.: accompli, achevé. En.: accomplished, complete. D.: vollendet. Pers.: فرزافته

^۷ Aristote, *Les Politiques*, I, 2, 1253a31–37, trad. P. Pellegrin, Paris, Flammarion, 1990 ; *Politics*, trad. C. D. C. Reeve, Indianapolis, Hackett, 1998.

^۸ Fr.: signe (linguistique). En.: sign. D.: Zeichen. Pers.: نشانه

Fr.: signifier (v., linguistique). En.: to signify. D.: bedeuten. Pers.: چماردن

Fr.: signifiant (linguistique). En.: signifier. D.: Signifikant. Pers.: چمارند

Fr.: signifié (linguistique). En.: signified. D.: Signifikat. Pers.: چمارده

Fr.: signe (psychanalyse). En.: sign. D.: Zeichen. Pers.: نمایه

Fr.: signifier (v., psychanalyse). En.: to signify. D.: bedeuten. Pers.: پُرانمودن

Fr.: signifiant (psychanalyse). En.: signifier. D.: Signifikant. Pers.: پُرانمایه

Fr.: signifié (psychanalyse). En.: signified. D.: Signifikat. Pers.: پُرانموده

نزدِ سوسور، نشانه‌ی زبانی (signe) از پیوندِ یک فرایافت با یک انگاره‌ی آوایی ساخته می‌شود. سوسور فرایافت را چمارده (signified) و انگاره‌ی آوایی را چمارند (signifier) می‌نامد و نامِ "نشانه" را برای پیوندِ این دو نگه می‌دارد. از آنجا که لکان واژه‌های سوسور را برمی‌گیرد ولی واکرانی و کاربردِ آن‌ها را یکسره دگرگون می‌سازد، ما در روان‌کاوی، به جای چمارده، پُرانموده و به جای چمارند، پُرانمایه به کار می‌بریم. او همچنین واژه‌ی sign را نیز در چمی تازه به کار می‌گیرد، از همین رو، در روان‌کاوی ما این واژه را "نمایه" می‌گوییم. از دیدِ لکان، نمایه (sign) با چیزی که می‌نمایاند پیوندی کمابیش پایدار دارد، ولی پُرانمایه (signifier) زیرنهاد را برای پُرانمایه‌ای دیگر نمایندگی می‌کند.

جامعه به کار می‌برد و "سخن" به‌کارگیری همین سامانه از سوی یک گوینده است.^۱ لکان پرسش را به جایگاه زیرنهاد^۲ در سخن می‌برد. از این دیدگاه، زیرنهاد خود نیز در آنچه به دیگری می‌گوید و در پاسخی که از او می‌جوید درگیر است.^۳

سخن در جانوری که ما هستیم چه چیزی را دگرگون می‌کند؟

لکان در «کارکرد و گسترای سخن و زبان در روان‌کاوی» (۱۹۵۳)، به نمونه‌ی آشنای رقص زنبورها باز می‌گردد که کارل فون فریش (Karl von Frisch) آن را بررسی کرده است. زنبوری که به کندو باز می‌گردد، با جنبش‌هایش دیگر زنبورها را از سرچشمه‌ی خوراک آگاه می‌کند. لکان درستی و ریزه‌کاری این هم‌آگاهی را به پرسش نمی‌گیرد، ولی آن را تنها ابزاری برای آگاهی‌رسانی می‌داند. از دید او، آنچه این‌گونه سامانه‌های زبانی را از زبان آدمی جدا می‌کند، پیوند کمابیش پایدار نمایه با چیزی است که می‌نمایاند و نیز اینکه زنبورها پیامی را که دریافت کرده‌اند، در دیس پیامی تازه به دیگران باز نمی‌رسانند.^۴

از دهه‌ی ۱۹۵۰ تاکنون، پژوهش‌ها نشان داده‌اند که سامانه‌های زبانی و هم‌آگاهی نزد برخی جانوران از آنچه گمان می‌شد پیچیده‌تر و نرمش‌پذیرترند.^۵ با این‌همه، پرسمان لکان را نمی‌توان به رده‌بندی جانورشناسیک فروکاست. او می‌کوشد پدیده‌ی هم‌آگاهی زبان^۶ را از پدیده‌ی "سخن"^۷ جدا کند. او می‌نویسد: «کارکرد زبان در اینجا آگاهانیدن نیست؛ فراخواندن است»^۸. من با سخن گفتن تنها رفتاری سازگار در دیگری بر نمی‌انگیزم؛ رو به کسی سخن می‌گویم که پاسخ می‌تواند مرا بازشناسد، گفته‌ام را نادرست بخواند، گناهی به من ببندد، نامی بر من بگذارد یا ارزش آنچه گفته‌ام را دگرگون کند.

درخواست خوراک بی‌گمان رساندن آگاهی درباره‌ی یک نیاز است، ولی هم‌زمان می‌تواند مهرخواهی، آزمودن آمادگی دیگری برای پاسخ‌گویی یا سرزنش را نیز در خود نهفته داشته باشد. هنگامی که می‌گویم «پیمان می‌بندم»، تنها در پی گزارش دادن از رفتارم نیستم؛ با این سخن، خود را به انجام کاری پایبند می‌کنم. هنگامی که می‌گویم «تو بزه‌کاری»، کسی را در جایگاه ویژه‌ای می‌گذارم.

آدمی با سخن گفتن می‌تواند دروغ هم بگوید. ولی دروغ گفتنش تنها فرستادن پیامی فریبده نیست. می‌توانم آشکار بگویم تا چیزی را نهان کنم. ما نه تنها سخن، که یازش^۹ گوینده را نیز به پرسش می‌گیریم. لکان می‌گوید می‌توانیم «وانمود کنیم که وانمود می‌کنیم»^{۱۰}: می‌توانیم راست بگوییم و کاری کنیم که دیگری آن را دروغ بیندارد. بدین‌سان، او می‌تواند درست هنگامی فریب بخورد که گمان می‌کند فریبمان را نمی‌خورد.

1. Saussure, F. de (1916), Cours de linguistique générale, éd. C. Bally et A. Sechehaye, Paris, Payot, 1995, Introduction, chap. III, § 2, et Première partie, chap. I, § 1 ; Course in General Linguistics, trad. W. Baskin, New York, Philosophical Library, 1959.

2. Fr. : sujet. En.: subject. D.: Subjekt. Pers.: زیرنهاد

3. Lacan, J. (septembre 1953), « Fonction et champ de la parole et du langage en psychanalyse », in *Écrits*, Paris, Seuil, 1966, pp. 298–299 ; « The Function and Field of Speech and Language in Psychoanalysis », in *Écrits*, trad. B. Fink, New York, Norton, 2006, pp. 246–247.

4. Lacan, J. (septembre 1953), « Fonction et champ de la parole et du langage en psychanalyse », in *Écrits*, Paris, Seuil, 1966, pp. 297–299 ; « The Function and Field of Speech and Language in Psychoanalysis », in *Écrits*, trad. B. Fink, New York, Norton, 2006, pp. 245–247 ; Benveniste, É. (1952), « Communication animale et langage humain », in *Problèmes de linguistique générale*, t. 1, Paris, Gallimard, 1966, pp. 56–62 ; « Animal Communication and Human Language », in *Problems in General Linguistics*, trad. M. E. Meek, Coral Gables, University of Miami Press, 1971, pp. 49–54.

5. Suzuki, T. N., Wheatcroft, D., Griesser, M. (2016), « Experimental Evidence for Compositional Syntax in Bird Calls », *Nature Communications*, vol. 7, article 10986 ; Berthet, M., Surbeck, M., Townsend, S. W. (2025), « Extensive Compositionality in the Vocal System of Bonobos », *Science*, vol. 388, n° 6742, pp. 104–108 ; voir cependant Wartel, A., Lind, J., Lundin Kleberg, J., Tennie, C., Jonsson, M., Jon-And, A., Ekström, A. (2026), « Structure without Semantics: No Evidence for Bonobo Compositionality in Berthet et al. (2025) », *PeerJ*, vol. 14, e21651.

6. Fr. : communication. En.: communication. D.: Kommunikation. Pers.: هم‌آگاهی

7. Fr. : parole. En.: speech. D.: Rede. Pers.: سخن

8. Lacan, J. (septembre 1953), « Fonction et champ de la parole et du langage en psychanalyse », in *Écrits*, Paris, Seuil, 1966, p. 299 ; « The Function and Field of Speech and Language in Psychoanalysis », in *Écrits*, trad. B. Fink, New York, Norton, 2006, p. 247.

9. Fr. : intention. En.: intention. D.: Absicht. Pers.: یازش

10. Lacan, J. (1955), « Variantes de la cure-type », in *Écrits*, Paris, Seuil, 1966, p. 337 ; « Variations on the Standard Treatment », in *Écrits*, trad. B. Fink, New York, Norton, 2006, p. 280.

سخن از دراینجا بود^۱ چیز نیز جدا می‌شود. می‌توان از مُرده‌ای سخن گفت، آرزومند کسی بود که اینجا نیست، از رخدادی که روی نداده ترسید، از نیایی فرمان برد، برای میهنی مُرد یا کین کسی را به دل داشت که هرگز ندیده‌ایم. واژه خود چیز نیست. درست از آن‌رو که چیز نیست، می‌تواند آن را در نبودش بود کند، جابه‌جایش کند، به چیزهای دیگر پیوند بزند و در گذر زمان به دیگران برساند. لکان این توان را در گفته‌ای فشرده می‌کند: «نماد نخست چون کشتن چیز نمودار می‌شود»^۲. چیز با نام گرفتن به گسترایی گام می‌گذارد که در آن می‌تواند در نبودش نیز در یاد بماند، واژه‌ای دیگر جایش بنشیند یا در داستانی از نو به میان آید.

در بازی کودکانه‌ای که فروید گزارش می‌کند، کودک قرقره‌ای چوبی را که نخی به آن بسته است، از دید ناپدید می‌کند و با کشیدن نخ باز می‌آورد. این کار با بانگ‌هایی همراه است که فروید آن‌ها را «رفت!» (fort) و «اینجاست!» (da) می‌شنود و این بازی را بازکردن نمادین رفت‌وبرگشت مادر می‌داند^۳. در بازخوانی لکان، کودک تنها در پی بازیافتن قرقره نیست؛ او با ناپدید کردن و بازآوردن آن، همراه با این دو واژه، می‌تواند رفت‌وبرگشت چیزی را از نو بیافریند و دیگری را نیز در آن فراخواند. آرزومندی در این رفت‌وبرگشت نمادین دنبال می‌شود و با بازیافتن چیز پایان نمی‌گیرد. از این راه می‌توان دریافت که چرا لکان "جاودانه شدن" آرزومندی را به "کشتن چیز" از راه نامیدن پیوند می‌دهد.

در مانندنامی^۴، واژه‌ای جای واژه‌ای دیگر می‌نشیند و از این جایگزینی چمی/معنایی تازه پدید می‌آید. برای نمونه، هنگامی که درباره‌ی کسی می‌گوییم «این گرگ بازگشته است»، واژه‌ی "گرگ" جای نام آن کس می‌نشیند و می‌تواند سنگدلی یا هراسناک بودنش را برساند.

خود زیرنهاد نیز در این جایگزینی گرفتار است. پیش از زاده شدنش از او سخن می‌گویند: نامی برایش برمی‌گزینند و جایگاه یا آینده‌ای برایش در نگر می‌گیرند. او در میان واژه‌هایی چون کودک، دختر، پسر، وارث، شرم یا امید چشم به جهان می‌گشاید. این واژه‌ها می‌توانند در پیوند با یکدیگر پُرانمایی‌هایی شوند که او را نمایندگی می‌کنند، ولی هرگز همه‌ی او را بر زبان نمی‌آورند. پس شکافی هست میان آنچه یک پُرانمایه از زیرنهاد در زبان می‌ریزد و آنچه از زیرنهاد هرگز بر زبان جاری نمی‌شود. یا بهتر بگوییم: شکافت زیرنهاد برآیند همین نمایندگی/پُرانمایی است. او در پیوند پُرانمایه‌ها نمود می‌یابد و در همین روند، زیر پُرانمایه‌ای که او را نمایندگی می‌کند ناپدید می‌شود. لکان این ساختار را چنین باز می‌گوید: «یک پُرانمایه زیرنهاد را برای پُرانمایه‌ای دیگر نمایندگی می‌کند»^۵.

آنچه را لکان "کم‌آزبود"^۶ می‌نامد، باید در همین شکاف جست. سخن از نیازی زیستی نیست که برآورده نشده باشد، یا سرشتی که بتوان روزی کاستی‌اش را پُر کرد. هیچ پُرانمایه‌ای نمی‌تواند یک بار و برای همیشه بگوید «من چه هستم». زیرنهاد ناگزیر است خود را با نام‌هایی جایگزین‌پذیر بازنماید؛ نام‌هایی که او را بایمند می‌کنند^۷، ولی هرگز او را به‌راستی بر نمی‌گویند؛ آرزومندی برآیند همین شکاف است. اینجا است که می‌توان به‌درستی از مانندنامیش^۸ "بود" سخن گفت. چرا که زیرنهاد تنها از راه جایگزینی پُرانمایه‌ای می‌تواند بود خویش را بر زبان آورد^۹.

پس سخن سرشت جانوری را دگرگون می‌کند، زیرا آن را تا اندازه‌ای از دراینجا بود برنهاد جدا می‌سازد. ولی، درست از همین رو، برنهاد رانه را نیز نزد آدمی دگرگون می‌کند.

^۱ Fr. : présence. En.: presence. D.: Präsenz. Pers.: دراینجا بود

^۲ Lacan, J. (septembre 1953), « Fonction et champ de la parole et du langage en psychanalyse », in *Écrits*, Paris, Seuil, 1966, p. 319 ; « The Function and Field of Speech and Language in Psychoanalysis », in *Écrits*, trad. B. Fink, New York, Norton, 2006, p. 262.

^۳ Freud, S. (1920g), *Beyond the Pleasure Principle*, S.E., vol. 18, pp. 14–16 ; Lacan, J. (septembre 1953), « Fonction et champ de la parole et du langage en psychanalyse », in *Écrits*, Paris, Seuil, 1966, pp. 318–319 ; « The Function and Field of Speech and Language in Psychoanalysis », in *Écrits*, trad. B. Fink, New York, Norton, 2006, p. 262.

^۴ Fr. : métaphore. En.: metaphor. D.: Metapher. Pers.: مانندنامی

^۵ Lacan, J. (1964 [1960]), « Position de l'inconscient », in *Écrits*, Paris, Seuil, 1966, pp. 840–841 ; « Position of the Unconscious », in *Écrits*, trad. B. Fink, New York, Norton, 2006, pp. 713–714.

^۶ Fr. : manque-à-être. En.: lack of being. D.: Seinsmangel. Pers.: کم‌آزبود

^۷ Fr. : déterminer. En.: determine. D.: bestimmen. Pers.: بایمند کردن

^۸ Fr. : métaphorisation. En.: metaphorisation. D.: Metaphorisierung. Pers.: مانندنامش

^۹ Lacan, J. (1960), « Remarque sur le rapport de Daniel Lagache : "Psychoanalyse et structure de la personnalité" », in *Écrits*, Paris, Seuil, 1966, p. 655 ; « Remarks on Daniel Lagache's Presentation: "Psychoanalysis and Personality Structure" », in *Écrits*, trad. B. Fink, New York, Norton, 2006, p. 549 ; Lacan, J. (juillet 1958), « La direction de la cure et les principes de son pouvoir », in *Écrits*, Paris, Seuil, 1966, p. 623 ; « The Direction of the Treatment and the Principles of Its Power », in *Écrits*, trad. B. Fink, New York, Norton, 2006, p. 529 ; Lacan, J. (mai 1957), « L'instance de la lettre dans l'inconscient ou la raison depuis Freud », in *Écrits*, Paris, Seuil, 1966, p. 528 ; « The Instance of the Letter in the Unconscious, or Reason Since Freud », in *Écrits*, trad. B. Fink, New York, Norton, 2006, p. 438.

چگونه برنهادِ رانه نزد جانور سخن‌گو دگرگون می‌شود؟

کارآوردِ فرویدی نیز آشکار می‌کند که رانه^۱ با یک برنامه‌ی زیستی به هیچ برنهادِ یگانه‌ای گره نخورده است. روان‌کاوی بر دگرسانی بنیادینِ رانه و زادسرشت^۲ انگشت می‌گذارد. واژه‌ی آلمانی Trieb (رانه) نام برنامه‌ی رفتاری بسته‌ای نیست که از پیش به اندامگان^۳ دستور دهد رو به چه برنهاده‌ی داشته باشد و چگونه رفتار کند. فروید رانه را فرایافتی آستانه‌ای میان کالبد و روان می‌داند: نماینده‌ی روانیِ انگیختارهایی^۴ که از درونِ کالبد سرچشمه می‌گیرند و به روان می‌رسند. رانه همچنین نشان می‌دهد که کالبد تا چه اندازه روان را به کار وامی‌دارد تا راهی برای پاسخ‌گویی به این انگیختارها بیابد^۵.

پس، سرچشمه‌ی رانه در تن است؛ ولی راهی که می‌پیماید، برنهاده‌ها، بازنامه‌ها، فرجام‌ها و راه‌های خرسندی‌اش به سازوکارهای روان بستگی دارند. فروید از همان «سه جستار درباره‌ی نگره‌ی جنسی» از این اندیشه می‌برد که جنساده^۶ به‌شیوه‌ای سرشتین رو به برنهاده‌ی از پیش باییده^۷ دارد. او می‌نویسد میان رانه‌ی جنسی و برنهادش، "جوش‌خوردگی‌ای"، هست که به نادرستی آن را سرشتین می‌پنداریم و از این‌رو باید پیوند میان رانه و برنهاد را «در اندیشه‌مان سست کنیم»^۸. در ۱۹۱۵ نیز برنهاد را دگرگون‌پذیرترین سازمانیه‌ی رانه می‌داند: برنهاد از آغاز به رانه گره نخورده است و تنها از این‌رو در جایگاه برنهاد می‌نشیند که راه خرسندی را می‌گشاید.

پس، رویارویی با برنهادِ رانه می‌تواند بخت‌آیند باشد؛ ارزش برنهادِ رانه به سرگذشتِ زیرنهاد، آزموده‌های خرسندی، همانندسازی‌ها، انگارش‌ها و پُرانمایه‌هایی بستگی دارد که ردی بر کالبد-روان، یعنی "تن" او گذاشته‌اند.

توانِ جابه‌جایی رانه و سرنوشت‌های گوناگونِ آن نشان می‌دهد که برای آدمی خرسندی جنسی، خرسندی "نیازی" جنسی نیست، بلکه خرسندیِ رانه‌ای است که هرگز یکبار برای همیشه خرسند نمی‌شود. بخشی از تن می‌تواند کام‌خیز شود؛ کامرانه می‌تواند روی برنهاده‌ی دچار برجایش^۹ شود و پرسته‌ای^{۱۰} را پدید آورد؛ انگارشی می‌تواند پیش‌نیازِ برانگیختگی گردد. آنچه آدمی به‌شیوه‌ای بختین با آن رویارو شده، می‌تواند پس‌نگرانه چنان در چیدمانی انگارشی جای گیرد که از بایسته‌های اوج‌کامی^{۱۱} گردد.

پرسته‌کامی^{۱۲} نمونه‌ای روشن است: برنهاده‌ی که به‌خودی خود هیچ کارکردی در زادآوری ندارد، از بایسته‌های خرسندی جنسی می‌شود. آهنگ آوا، پوشاک، پرهیزه، چیرش‌جویی، خوارداشت، خطر یا نبود چیزی یا کسی می‌توانند شیوه‌ی سامان‌یابیِ کامرانه‌این را رقم بزنند. برنهادِ جنسی بیش از آنکه یک کس باشد، شماری از تکویژگی‌ها، جایگاه‌ها و پُرانمایه‌هاست.

گونه‌گونیِ دل‌بستگی‌ها، شیوه‌های خرسندیِ کامرانه و آفرینش‌های آدمی نیز به همین دگرش‌پذیریِ برنهاد، که زبانِ ماندنامیکِ نزدِ آدمی شایند می‌سازد، بستگی دارد. ولی پرسشی هم پیش می‌آید: آیا کامرانه می‌تواند به ترس، درد یا نابودیِ دیگری نیز پیوند بخورد؟ پاسخ فروید آری است.

خشونت چگونه می‌تواند از بایسته‌های خرسندی شود؟

1. Fr. : pulsion. En.: drive. D.: Trieb. Pers.: رانه

2. Fr. : instinct. En.: instinct. D.: Instinkt. Pers.: زادسرشت

3. Fr. : organisme. En.: organism. D.: Organismus. Pers.: اندامگان

4. Fr. : stimuli. En.: stimuli. D.: Reize. Pers.: انگیختاران

5. Freud, S. (1915c), « Instincts and their Vicissitudes », S.E., vol. 14, pp. 121–122.

6. Fr. : sexualité. En.: sexuality. D.: Sexualität. Pers.: جنساده

7. Fr. : déterminé. En.: determined. D.: bestimmt. Pers.: باییده

8. Freud, S. (1905d), *Three Essays on the Theory of Sexuality*, S.E., vol. 7, pp. 147–148 ; Freud, S. (1915c), « Instincts and their Vicissitudes », S.E., vol. 14, p. 122.

9. Fr. : fixation. En.: fixation. D.: Fixierung. Pers.: برجایش

10. Fr. : fétiche. En.: fetish. D.: Fetisch. Pers.: پرسته

11. Fr. : orgasme. En.: orgasm. D.: Orgasmus. Pers.: اوج‌کامی

12. Fr. : fétichisme. En.: fetishism. D.: Fetischismus. Pers.: پرسته‌کامی

فروید در «سه جستار درباره‌ی نگرهی جنسی» (۱۹۰۵) از پرخاشگری‌ای سخن می‌گوید که می‌تواند با رانه‌ی جنسی همراه شود. در افزوده‌ی ۱۹۱۵، روشن می‌کند که در آزارکامی^۱ خرسندی جنسی به فرمانبردار کردن و آزار دادن برنهاد گره خورده است. در اینجا، رنجاندن، خود از بایسته‌های خرسندی است.^۲

برای نشان دادن پیوند خوردنِ خشونت به رانه‌ی جنسی، می‌توان به پرونده‌ی آندری چیکاتیلو (Andrei Tchikatilo) اشاره کرد.

آندری چیکاتیلو در شوروی، از سال‌های پایانی دهه‌ی ۱۹۷۰ تا ۱۹۹۰، دست به زنجیره‌ای از آدم‌کشی‌ها زد که بسیاری از آن‌ها با خشونت جنسی و اندام‌بری همراه بودند.

ما روان‌کاوی چیکاتیلو را در دست نداریم. سخن او را در چارچوبی بالینی نشنیده‌ایم تا بتوانیم انگارش‌ها و سازوکارهای روانش را آرش‌گزاری^۳ کنیم. پژوهش‌های چاپ‌شده بر پرونده‌های بزهکاری، زندگی‌نامه‌ها و گفته‌های بازگوشده استوارند. ما نیز تنها در همین چارچوب از آن‌ها بهره می‌گیریم.

در ۲۰۱۸ پژوهشی از سوی دومینیک ویلموت (Dominic Willmott)، دنیل بودوشک (Daniel Boduszek) و ربکا رابینسون (Rebecca Robinson) به چاپ می‌رسد که زمینه‌های زیستی، رشدی، روانی و اجتماعی آدم‌کشی‌های چیکاتیلو را در کنار یادگیری‌های رفتاری او بررسی می‌کند. بر پایه‌ی گزارش‌هایی که این پژوهشگران در دست داشتند، تماشای رنج دیگری و برخی کردارهای خشونت‌بار در چیکاتیلو با برانگیختگی جنسی و گاه اوج‌کامی همراه بوده‌اند.^۴

در این گزارش، به نقل از کالن (Cullen)، آمده است که چیکاتیلو در هفده‌سالگی، هنگام آزار دخترچه‌ای که دست‌وپا می‌زد، دچار برون‌ریزی منی شده بود. همچنین، بر پایه‌ی گفته‌های خود او، سال‌ها سپس‌تر، به‌هنگام نخستین آدم‌کشی‌اش، پس از ناکامی در آمیزش جنسی، هنگام خشونت‌ورزی به اوج‌کامی رسیده بود. پژوهشگران می‌انگارند که این خرسندی می‌توانسته او را به بازکردن خشونت بکشانده^۵. بی‌آنکه بگوییم یک رخداد به‌تنهایی سرگذشت او را روشن می‌کند، می‌توان در اینجا برجایشی دید که به بازآفرینی چیدمان برای بازیافتن خرسندی می‌انجامد.

همین نمونه برای گفتار ما بسنده است: رنج دیگری می‌تواند کارکردی کامرانه‌این بیابد.

در این خوانش، برنهاد را نمی‌توان از پرده‌گاه انگارش جدا کرد. آنچه کامرانه به آن گره می‌خورد، می‌تواند نه یک کس، که شماری از جایگاه‌ها و کردارها باشد: دنبال کردن، غافلگیر کردن، چیره شدن، ترساندن، دیدن، زخم زدن و نابود کردن. چه‌بسا دیگری تنها تکیه‌گاه نمایشی شود که بازکردن آن بیش از کیستی او ارزش دارد.

بااین‌همه، بازآیند برانگیختگی جنسی و بازکردن انگارش همواره خشون‌کننده نیستند؛ می‌توانند به‌گونه‌ای واداشته^۶ رخ دهند و برای خود و دیگری ویرانگر باشند. آدمی که دچار این واداشتگی است، می‌تواند هر بار بیشتر بخواهد، بی‌آنکه آرامشی پایدار به دست آورد.

آیا چنین خرسندی‌ای^۷ هنوز خشنودی^۸ است؟

در گفتار روزمره، خشنودی و خرسندی را بسیار به یک معنا به کار می‌بریم. ولی مهاد خشنودی^۹ نزد فروید، گرایش دستگاه روانی به دوری از ناخشنودی و رسیدن به خشنودی را می‌رساند. بااین‌همه، در پدیده‌هایی چون بازکردن روان‌زخم، رنج‌کامی یا بدتر شدن در روند درمان، رنج می‌تواند پایدار بماند؛ فروید نقش سُهش گناه ناخودآگاه را در برخی از این

1. Fr.: sadisme. En.: sadism. D.: Sadismus. Pers.: آزارکامی

2. Freud, S. (1905d), *Three Essays on the Theory of Sexuality*, S.E., vol. 7, p. 158 (paragraphe ajouté en 1915).

3. Fr.: interprétation. En.: interpretation. D.: Deutung. Pers.: آرش‌گزاری

4. Willmott, D., Boduszek, D., Robinson, R. (2018), « A Psychodynamic-Behaviourist Investigation of Russian Sexual Serial Killer Andrei Chikatilo », *The Journal of Forensic Psychiatry & Psychology*, vol. 29, n° 3, pp. 498–507.

5. Willmott, D., Boduszek, D., Robinson, R. (2018), « A Psychodynamic-Behaviourist Investigation of Russian Sexual Serial Killer Andrei Chikatilo », *The Journal of Forensic Psychiatry & Psychology*, vol. 29, n° 3, pp. 500–501.

6. Fr.: compulsif. En.: compulsive. D.: zwanghaft. Pers.: واداشته

7. Fr.: satisfaction. En.: satisfaction. D.: Befriedigung. Pers.: خرسندی

8. Fr.: plaisir. En.: pleasure. D.: Lust. Pers.: خشنودی

9. Fr.: principe de plaisir. En.: pleasure principle. D.: Lustprinzip. Pers.: مهاد خشنودی

پدیده‌ها بررسی می‌کند. این نمونه‌ها پرسشی را پیش می‌کشند: چگونه ممکن است آدمی رنج ببرد و با این‌همه، چیزی در او به خرسندی برسد؟^۱

فرایافت "بهربری" (jouissance) نزد لکان نیز به دریافت رفتارهایی یاری می‌رساند که بی‌آنکه خشنودکننده باشند به خرسندی می‌انجامند. زیرنهاد می‌تواند از بازکردن یک انگارش رنج ببرد و با این‌همه به آن دل بسته باشد؛ دوباره همان راهی را برود که می‌گوید می‌خواهد از آن دوری کند؛ در خود ناکامی درخواستش خرسندی بیابد. از این‌رو، واژه‌ی خشنودی به‌تنهایی برای دریافتن چرایی پایداری یک رفتار بسنده نیست.^۲

پس نقش فرهنگ چه می‌شود؟ آیا فرهنگ و سامانه‌ی نمادین نقشی در لگامیدن خشنونت دارند؟ و آیا می‌توان گفت که خشنونت "ددمنشانه" نشانی از پسرقت فرهنگ و سامانه‌ی نمادین و بازگشت سرشت جانوری است؟

در نگرشی ساده‌انگارانه، شهرمندی لایه‌ای از خرد و فرهیختگی بر سرشت جانوری آدمی می‌کشد و اگر این لایه سست شود، در درون دوباره سر برمی‌آورد. آدمی واپس می‌رود، دوباره جانور می‌شود و خشنونت می‌ورزد.

هماوردی، دفاع، کشاکش بر سر جفت، ترس و دلبستگی پیشینه‌ای فرگشتی دارند و با پدید آمدن فرهنگ از میان نمی‌روند. نمادین جای سازوکارهای پندارین را نمی‌گیرد، بلکه آن‌ها را در پیوند با نام‌ها، جایگاه‌ها و قانون از نو سامان می‌دهد. هرگاه کارکرد بازدارنده‌ی قانون سست شود، هماوردی و پرخاشگری می‌توانند میدان بیشتری پیدا کنند.

ولی این گمانه هنگامی گمراه‌کننده می‌شود که چیزی را به جانور نسبت دهیم که برآمده از سازوکارهای زبان و ویژه‌ی آدمی است. رساندن کین‌خواهی از زادمایی به زادمایی دیگر، به داستان‌ها و نام‌ها نیاز دارد. کشتار «پیمان‌شکنان»، «ناپاکان» یا «ناهومنان» نیازمند ساخته شدن این فرایافته‌است. اعتراف گرفتن با شکنجه، نیازمند بود کسی است که بتوان او را به سخن واداشت. سُهش گناه برای آرزومندی‌ای که به کردار درنیامده است، به قانونی درونی‌شده بستگی دارد که یازش آدمی را نیز دآوری کند. چکیده اینکه: بهره‌بری با پیوند تن با پُرانمایه، پرهیز و مهادیگری^۳ سروکار دارد و گره خوردن کامرانه با این سازمان‌های روان در پرده‌گاهی انگارشی تنها از ویژگی‌های آدمی است.

هومن‌زدایی خود نیز کاری زبانی است. پیش از اینکه با کسی چون "د" رفتار کنند، می‌توانند او را آفت، انگل، موش، سگ، ویروس یا زباله بنامند. این نام‌گذاری‌ها با مانندنامی، رده‌بندی و گفتمان کار می‌کنند و می‌توانند کسانی را از پشتیبانی‌ای بی‌بهره سازند که گروه به هموندان همراهی خود می‌دهد.

فروید در «رانه‌ها و سرنوشت‌های آن‌ها» (۱۹۱۵) درباره‌ی سازوکارهای این دشمن‌نامی می‌نویسد: "من" آنچه را در درونش ناخشنودی برمی‌انگیزد، از خود بیرون می‌راند و آن را بیگانه و دشمن می‌نامد^۴. بدین‌گونه، یک گفتار می‌تواند مرز بکشد، کسانی را کژآیین یا دشمن بنامد و سپس خشنونت را با فرمان‌های نوشته‌شده، فهرست‌ها و روال‌های اداری سامان دهد. در چنین گفتاری، یورش بردن نمودی بایسته و شایسته می‌گیرد و سنگدلی کردار نیکی می‌شود که به آن می‌بالند.

پس برخی گونه‌های "ددمنشی" از توانمندی‌های آدمی بهره می‌گیرند: بازنمایی، پیش‌نگری، یادآوری، جایگزینی، انگارش، سخن گفتن و برپایی نهادهای فرهنگی، اجتماعی و سیاسی. این به‌هیچ‌روی چنین کردارهایی را هومنی‌تر یا نیکوتر نمی‌کند؛ نشان می‌دهد که آن‌ها نیز از توان جانوری برمی‌آیند که سخن‌گو شده است.

آیا زبان و سامانه‌ی نمادین تنها بر خشنونت می‌افزاید؟

نه! زبان پرهیزه (tabou)، پیمان، حقوق و پاسخ‌گویی در برابر کردار را نیز بنیاد می‌نهد.

آدمی با سخن می‌تواند با دیگری پیمان ببندد و خود را به انجام کاری یا پرهیز از آن پایبند کند. این پایبندی می‌تواند در آینده و حتی در نبود دیگری نیز ادامه یابد. از این‌رو، آنچه آدمی را از کاری باز می‌دارد همیشه ناتوانی یا زور بیرونی

^۱ Freud, S. (1920g), *Beyond the Pleasure Principle*, S.E., vol. 18, pp. 7–8 et 12–14 ; Freud, S. (1923b), *The Ego and the Id*, S.E., vol. 19, pp. 49–50 ; Freud, S. (1924c), « The Economic Problem of Masochism », S.E., vol. 19, pp. 165–166 et 169–170.

^۲ Lacan, J. (septembre 1960), « Subversion du sujet et dialectique du désir dans l'inconscient freudien », in *Écrits*, Paris, Seuil, 1966, p. 821 ; « The Subversion of the Subject and the Dialectic of Desire in the Freudian Unconscious », in *Écrits*, trad. B. Fink, New York, Norton, 2006, p. 696.

^۳ Fr. : l'Autre. En. : the Other. D. : der Andere. Pers. : مهادیگری

^۴ Freud, S. (1915c), « Instincts and their Vicissitudes », S.E., vol. 14, pp. 136–138.

نیست؛ می‌تواند پابندی به سخن خود یا به قانونی باشد که هماوندی‌هایش با دیگران را سامان می‌دهد. دیگری در این‌گونه هماوندی تنها بازدارنده، شکار یا هم‌آورد نیست؛ کسی است که آدمی در برابرش پابندی‌هایی دارد.

پیمان با دیگری می‌تواند شیوهی جست‌وجوی خرسندی را نیز دگرگون کند. آدمی می‌تواند به‌جای به‌چنگ آوردن بی‌درنگ آنچه می‌خواهد، خواسته‌اش را با دیگری در میان بگذارد و پاسخ او را نیز به شمار آورد؛ پاسخی که می‌تواند «نه» باشد. در هماوندی پیمان‌بنیاد، می‌توان خرسندی را به زمانی دیگر واگذارد، راه دیگری برای آن جست یا از آن چشم پوشید.

روان‌کاوی از آدمی سخن نمی‌گوید که سرشت جانوری‌اش را از خود زدوده باشد؛ پرسش روان‌کاوی این است که این سرشت چگونه با پیوندهای خویشاوندی، آرزومندی‌ها، پرهیزها و قانون‌ها از نو سامان می‌یابد. داستان فروید در «توتم و تابو» راهی برای اندیشیدن به این پرسش می‌گشاید. ما آن را نه چون گزارشی به‌راستی تاریخی، بلکه چون استوره‌ای نگره‌این می‌خوانیم که فروید در آن دو دگرگونی بنیادین را به نمایش می‌گذارد: خشونت به پیدایش قانون می‌انجامد و جانور تکیه‌گاه این قانون می‌شود.^۱

توتم و تابو: از کشتار تا قانون

در این استوره، پدری خشونت‌ورز بر رمه‌ای از آدمیان چیره است. همه‌ی زنان را برای خود نگه می‌دارد و پسران را می‌راند. پس، پسران هم‌دست می‌شوند، پدر را می‌کشند و سپس او را می‌خورند. از دید فروید، پسران با خوردن پدر با او همانندسازی می‌کنند: هر پسر بخشی از نیروی پدر را از آن خود می‌کند.

پس از کشتن پدر، پشیمانی و گناه نزد پسران سر برمی‌آورد. از این‌رو، پس از آن، کشتن جانوری را که در جایگاه نیای پدری نشانده‌اند، بر خود ناروا می‌شمارند. این جانور، توتم رمه است.

از سوی دیگر، از آنجا که هم‌آوردی بر سر زنانی که اکنون در دسترسند، می‌تواند پیوند برادران را از هم بپاشد، برادران پیمان می‌بندند که همگی از آمیزش با زنانی که پدر برای خود نگه داشته بود چشم‌پوششند. در سامانه‌ی توتمی، آمیزش با زنان همان گروه توتمی پرهیخته است و همسر باید از بیرون آن گروه برگزیده شود. بدین‌سان، در داستان فروید، پسران پس از کشتن پدر به پرهیزه‌هایی (tabou) همگانی تن می‌دهند.^۲

از آنجا که پدر مرده در پیکر توتم باز می‌گردد، جانور دیگر تنها زنده‌ای نیست که بتوان شکارش کرد و خورد؛ او جانشین پدر، نام‌گروه، نیا، نشان هموندی و برنهای پرهیزه است. آنچه در زندگی روزمره نارواست – کشتن و خوردن جانور – در آیینی همگانی خوراک توتمی روا می‌شود و سوگ، همانندسازی و شادی را به هم می‌آمیزد. آنچه زبان و آیین در اینجا دگرگون می‌کنند سرشت زیستی جانور نیست، بلکه جایگاه اوست: جانور کارکردی نمادین می‌یابد. «توتم و تابو» از این‌رو نشان می‌دهد که نمادین تنها آدمی را از جانور دور نمی‌کند؛ جانور را نیز به سامانه‌ی نمادین، نام، خویشاوندی، بدهی و قانون درمی‌آورد.^۳

جانشینی جانور به جای پدر را در جانورهراسی نیز می‌یابیم. نزد هانس کوچک (Little Hans)، یکی از بیماران فروید، اسب تکیه‌گاه کشاکشی می‌شود که مهر و کین به پدر، هم‌آوردی ادیپی و دلهره‌ی اختگی در آن به هم گره خورده‌اند؛ نزد گرگمر (Wolfman) نیز گرگ را در بازسازی آهی‌پرده‌گاه^۴ و هراس از اختگی باز می‌یابیم. در جانورهراسی جانور نمادی از پدر است که دوری گزیدن از آن دلهره‌ی اختگی را کرانمند می‌سازد.^۵

پس جانور در استوره‌های همگانی، نمادی از "پدر مرده" است؛ یعنی پدری که بهره‌بری بی‌مرز را نمایندگی می‌کند و با به ناخودآگاه سپردنش، پرهیزها و قانون بنیاد می‌گیرند. و در جانورهراسی نیز نقش دوگانه‌ی پدر – یعنی نقش اخته‌گر و پشیمان – را بازی می‌کند و جایگاهی برای گره خوردن دلهره می‌سازد.

¹ Freud, S. (1912–13), *Totem and Taboo*, S.E., vol. 13, pp. 141–143.

² Freud, S. (1912–13), *Totem and Taboo*, S.E., vol. 13, pp. 5–7

³ Freud, S. (1912–13), *Totem and Taboo*, S.E., vol. 13, pp. 140–143 et 145–146.

⁴ Fr. : scène originaire. En.: primal scene. D.: Urszene. Pers.: آهی‌پرده‌گاه

⁵ Freud, S. (1912–13), *Totem and Taboo*, S.E., vol. 13, pp. 128–131 ; Freud, S. (1918b [1914]), « From the History of an Infantile Neurosis », S.E., vol. 17, pp. 32, 35–36 et 42–47 ; Freud, S. (1926d), *Inhibitions, Symptoms and Anxiety*, S.E., vol. 20, pp. 103–104 et 107–109.

بدین‌سان، در اینجا دو چهره‌ی پدر را از هم بازمی‌شناسیم: چهره‌ی استوره‌ای پدر بهره‌بر و خشونت‌ورز که هیچ مرزی برای بهره‌بری خود نمی‌پذیرد و چهره‌ی نمادین پدر که نماینده‌ی پرهیزها و قانون است؛ قانونی که بنیادگذار فرهنگ و شهرمندی است. ولی هنوز پرسشی باز است.

آیا قانون به سنگدلی پایان می‌دهد؟

فروید در «فرهنگ و ناخشنودی‌های آن»، با یادآوری زبانزد *Homo homini lupus* – «آدمی برای آدمی گرگ است» – می‌نویسد که فرهنگ می‌کوشد جلوی پرخاشگری را بگیرد بی‌آنکه بتواند گرایش به پرخاشگری را از میان ببرد و می‌افزاید که بخشی از پرخاشگری بازداشته را فرامن از آن خود می‌کند و با آن "من" (Ich) را گناهکار می‌شمارد و کیفر می‌دهد و بدین‌سان سُهش گناه یکی از راه‌های مهار پرخاشگری می‌شود.^۱

ولی این چاره روی دیگری نیز دارد: در رنجکامی، نیاز ناخودآگاه به کیفر می‌تواند به خود آدمی آسیب برساند و تا ویران کردن زندگی‌اش پیش رود. پس خشونت‌تی که در بیرون از کرد، بازداشته شده، می‌تواند در چهره‌ی سنگدلی با خود بازگردد.^۲

فروید همچنین می‌نویسد که چشم‌پوشی در برابر فرامن چه‌بسا به‌جای آرام کردن آن، خواسته‌هایش را بیشتر می‌کند. فرامن فرهنگی می‌تواند در پی دستیابی به آرمانی ناشدنی باشد و به‌جای نیکویی، سُهش گناه، سرکشی یا رنج بیشتری به بار آورد.^۳ پس "اندیشه‌ی نیک" را نمی‌توان با سخت‌گیری هرچه بیشتر راست‌منشانه یکی گرفت: خود خواست نیکویی نیز می‌تواند بایستی سنگدلانه گردد.

از فرمان‌بری فرامن تا پاسخ‌گویی بهمنشی

در اینجا است که ناچار می‌شویم راست‌منشی را از بهمنشی و شناسیم: راست‌منشی^۴ می‌تواند با تکیه بر فرمان‌بری از باید‌ها و نبایدها، با فرامن همسو شود. ولی بهمنشی^۵ با به پرسش کشیدن فرمان‌ها و پذیرفتن پاسخوری^۶ در برابر سخن و کردار خویش، می‌تواند راه دیگری بگشاید. از این دیدگاه، هومناد که گستره‌ی اندیشه‌ی نیک، سخن نیک و کردار نیک است، نه گوهر سرشتی آدمی را می‌نامد و نه پایبندی به هنجارها را؛ راهی را می‌نامد که زیرنهاد بایستی خود برگزیند. چنین راهی، درست از این‌رو شایسته است که جانور سخن‌گو می‌تواند وارونه‌ی آن را نیز بیندیشد، بگوید و انجام دهد.^۷

در دمنشی، زبان می‌تواند بهره‌بری از سنگدلی را سامان دهد، رده‌هایی برای بیرون راندن دیگران بسازد، کین را به دیگران برساند، پندارآیین‌هایی^۸ ویرانگر بسازد یا از راه فرامنی سنگدل، پرخاشگری را به سوی خود زیرنهاد بازگرداند. در هومناد، همین توانمندی‌های نمادین به ما یاری می‌رسانند رنج دیگری را بازشناسیم، پرهیزه‌هایی بنیاد نهیم، دیدگاه دیگری را به شمار آوریم، پیمان ببندیم، آسیب‌ها را چاره کنیم و از زورورزی چشم‌پوشیم. پس این دگرسانی دیگر میان جانور و آدمی نیست؛ میان شیوه‌های گوناگون به کار بردن توانمندی‌های جانور سخن‌گوست.

این شیوه‌ی نگرش دو انگاشت را از ما می‌زداید: اینکه سنگدلی خود را بر دوش در درون بگذاریم و نیکویی خود را تنها از این‌رو که آدم هستیم از پیش پذیرفته بدانیم. برگزیدن راه هومناد در سخن و کردار آزموده می‌شود: نیک اندیشیدن، اگر سخن و کردارمان را دگرگون نکند، بسنده نیست. پاسخوری در اینجا به این معناست که توان زورورزی داریم و با این‌همه برمی‌گزینیم که آن را کرانمند کنیم.

1. Freud, S. (1930a [1929]), *Civilization and its Discontents*, S.E., vol. 21, pp. 111–112 et 123–124.

2. Freud, S. (1924c), « The Economic Problem of Masochism », S.E., vol. 19, pp. 165–166 et 169–170 ; Freud, S. (1930a [1929]), *Civilization and its Discontents*, S.E., vol. 21, pp. 123–124 et 129.

3. Freud, S. (1930a [1929]), *Civilization and its Discontents*, S.E., vol. 21, pp. 129 et 142–144.

4. Fr. : morale. En.: moral. D.: Moral. Pers.: راست‌منشی

5. Fr. : éthique. En.: ethics. D.: Ethik. Pers.: بهمنشی

6. Fr. : responsabilité. En.: responsibility. D.: Verantwortung. Pers.: پاسخوری

7. Freud, S. (1930a [1929]), *Civilization and its Discontents*, S.E., vol. 21, pp. 143–144.

8. Fr. : idéologie. En.: ideology. D.: Ideologie. Pers.: پندارآیین

ولی هومناد – پندار و گفتار و کردار نیک – نمی‌تواند تنها جهانِ آدمیان را در بر گیرد؛ چنین نگرشی نگرشی همدگراست^۱. همدگرایی^۲ بر این اندیشه استوار است که شناخت یک سامانه تنها با شناخت پاره‌های جداگانه‌ی آن به دست نمی‌آید؛ پیوندها و کنش‌های زیروندهای یک سامانه بر یکدیگر را نیز باید شناخت. جهانِ آدمیان زیروندی از جهانِ زیندگان است. زندگیِ آدمیان، جانوران، گیاهان و دیگر زیندگان با یکدیگر و با زیستگاه‌هایشان درهم‌تنیده است. از این رو، ما در برابر زندگیِ دیگر زیندگان و آسیب‌هایی که کردارمان بر آنها می‌رساند نیز بایستی پاسخور باشیم. توانِ چیرگی بر آنان، بهره‌کشی از آنان را برای ما روا نمی‌دارد. در رفتار با دیگر جانوران، گیاهخواری و پرهیز از خوردن فراورده‌های جانوری^۳ یکی از راه‌های به کردار درآوردنِ این پاسخوری است: کوششی برای پرهیز از بهره‌کشی از دگرجانوران و سنگدلی با آنها، تا جایی که شدنی و انجام‌پذیر است. از همین دیدگاه می‌توان آن را در کنارِ آهیمسای (ahimsā) آیینِ جین (Jainism) بررسی کرد^۴.

آهیمسا در آیینِ جین، به معنای پرهیز از آسیب رساندن به زیندگان است. در این آیین، آدمی نه‌تنها پاسخورِ خشونتِ است که خود می‌ورزد، بلکه در برابرِ خشونتِ که دیگران را به آن وامی‌دارد یا آن را روا می‌شمارد نیز پاسخور است^۵.

این پاسخوری ما را به بازشناختِ دگرسانی‌های جانوران نیز فرامی‌خواند. هنگامی که از سوی آنها سخن می‌گوییم، چه‌بسا رده‌بندی‌های خود را بر آنها فرامی‌افکنیم و شیوه‌های گوناگونِ زندگی‌شان را زیرِ نامِ یگانه‌ی "جانور" نادیده می‌گیریم.

از همین رو، ژاک دریدا (Jacques Derrida)، فیلسوف فرانسوی، به آن دسته از گفتارهای فلسفی خرده می‌گیرد که برخی توانمندی‌ها را تنها از آن آدمی می‌شمارند و دیگر جانوران را، با همه‌ی دگرسانی‌هایشان، یکجا از آنها بی‌بهره می‌دانند. به‌راستی بر چه پایه‌ای می‌توان، جز آدمی، همه‌ی جانوران را یکجا از توانمندی‌هایی چون اندیشیدن یا پاسخ دادن بی‌بهره دانست و این نداشتن را پشتوانه‌ی برتریِ آدمی ساخت؟ دگرسانی‌های میان گونه‌ها را باید بررسی کرد؛ نام‌گذاری به‌تنهایی جای این شناخت را نمی‌گیرد^۶.

برخی گزارش‌های رفتارشناسان این پرسش را روشن‌تر می‌کنند. آدریان کورتلانت (Adriaan Kortlandt) از شامپانزه‌ای گزارش می‌دهد که پانزده دقیقه به رنگ‌های دگرگون‌شونده‌ی آسمان به‌هنگام غروب خورشید می‌نگریست^۷. جین گودال (Jane Goodall) نیز در گزارش درگیری‌های میانِ گروه‌های شامپانزه در گومبه (Gombe)، از شامپانزه‌ای به نام ساتان (Satan) یاد می‌کند که خونِ زخمِ چهره‌ی اسنیف (Sniff) را در دست گرد می‌آورد و می‌نوشد^۸. آیا در رفتار نخست نشانی از سُهشِ زیبایی‌شناختی و در رفتار دوم نشانی از کین‌توزی است؟ این‌ها پرسش‌هایی برای بررسی‌اند؛ آنچه دیده شده، به‌تنهایی روشن نمی‌کند که جانور چه می‌اندیشیده یا چه می‌آزموده است.

آموختنِ نشانه‌های زبانِ اشاره در برخی کپی‌های بزرگ نیز پرسشِ توانمندی‌های آنان را پیش می‌کشد. برای نمونه، کوکو (Koko)، گوریلِ ماده، بر پایه‌ی گزارش پژوهشگرانش، نشانه‌های بسیاری را برای برقراری پیوند با آدمیان آموخته بود^۹. اینکه این آموخته‌ها تا کجا با زبانِ آدمی همانندند، خود نیازمند بررسی است. چنین نمونه‌هایی ما را به بازنگری در مرزهای از پیش کشیده فرامی‌خوانند: ندانستنِ ما درباره‌ی یک توانمندی، گواهِ نبودنِ آن نیست.

^۱ Fr.: holistique. En.: holistic. D.: holistisch. Pers.: همدگرا

^۲ Fr.: holisme. En.: holism. D.: Holismus. Pers.: همدگرایی

^۳ Fr.: véganisme. En.: veganism. D.: Veganismus. Pers.: گیاهخواری و پرهیز از خوردن فراورده‌های جانوری

^۴ The Vegan Society, « Definition of Veganism », en ligne : <https://www.vegansociety.com/go-vegan/definition-veganism>, consulté le 23 septembre 2026.

^۵ Ācārāṅgasūtra, 1.1.21–25 ; Gorisse, M.-H. (2023), « Jaina Philosophy », in Zalta, E. N., Nodelman, U. (dir.), *The Stanford Encyclopedia of Philosophy*, § 1.2.

^۶ Derrida, J. (2006), *L'Animal que donc je suis*, éd. M.-L. Mallet, Paris, Galilée, pp. 64–65 et 73–74 ; *The Animal That Therefore I Am*, éd. M.-L. Mallet, trad. D. Wills, New York, Fordham University Press, 2008.

^۷ Kortlandt, A. (1962), « Chimpanzees in the Wild », *Scientific American*, vol. 206, n° 5, pp. 128–138.

^۸ Goodall, J. (1990), *Through a Window: My Thirty Years with the Chimpanzees of Gombe*, Boston, Houghton Mifflin, chap. 10, « War ».

^۹ Patterson, F. G. P., Cohn, R. H. (1990), « Language Acquisition by a Lowland Gorilla: Koko's First Ten Years of Vocabulary Development », *Word*, vol. 41, n° 2, p. 118.

برای پایان دادن به این گفتار کوتاه، به یادآوری این نکته بسنده می‌کنیم که جانور بودن، آدمی را از پاسخوری نمی‌رهاند: ددمنشی می‌تواند از به کار گرفتن زبان و فرهنگ در راه سنگدلی برخیزد. هومناد نیز در پیوند اندیشه و گفتار نیک با کرداری آزموده می‌شود که رنج دیگر زندگان را به شمار می‌آورد و توان زورورزی ما را کرانمند می‌کند.

معصومه حنیفه‌زاده

۲۳ سپتامبر ۲۰۲۶

- Aristote, *Les Politiques*, trad. P. Pellegrin, Paris, Flammarion, 1990 ; *Politics*, trad. C. D. C. Reeve, Indianapolis, Hackett, 1998.
- Benveniste, É. (1952), « Communication animale et langage humain », in *Problèmes de linguistique générale*, t. 1, Paris, Gallimard, 1966, pp. 56–62 ; « Animal Communication and Human Language », in *Problems in General Linguistics*, trad. M. E. Meek, Coral Gables, University of Miami Press, 1971, pp. 49–54.
- Berthet, M., Surbeck, M., Townsend, S. W. (2025), « Extensive Compositionality in the Vocal System of Bonobos », *Science*, vol. 388, n° 6742, pp. 104–108, <https://doi.org/10.1126/science.adv1170>.
- Boyce, M. (2004), « Humata Hūxta Huvaršta », *Encyclopædia Iranica*, vol. 12, fasc. 5, pp. 561–562, en ligne : <https://www.iranicaonline.org/articles/humata-huxta-huvarsta/>.
- Derrida, J. (2006), *L'Animal que donc je suis*, éd. M.-L. Mallet, Paris, Galilée ; *The Animal That Therefore I Am*, éd. M.-L. Mallet, trad. D. Wills, New York, Fordham University Press, 2008.
- Freud, S. (1905d), *Three Essays on the Theory of Sexuality*, S.E., vol. 7, pp. 135–245 ; *Drei Abhandlungen zur Sexualtheorie*, GW, Bd. 5, S. 29–145.
- Freud, S. (1912–13), *Totem and Taboo*, S.E., vol. 13, pp. 1–161 ; *Totem und Tabu*, GW, Bd. 9, S. 1–205.
- Freud, S. (1915c), « Instincts and their Vicissitudes », S.E., vol. 14, pp. 117–140 ; « Triebe und Triebchicksale », GW, Bd. 10, S. 210–232.
- Freud, S. (1917a), « A Difficulty in the Path of Psycho-Analysis », S.E., vol. 17, pp. 137–144 ; « Eine Schwierigkeit der Psychoanalyse », GW, Bd. 12, S. 3–12.
- Freud, S. (1918b [1914]), « From the History of an Infantile Neurosis », S.E., vol. 17, pp. 7–123 ; « Aus der Geschichte einer infantilen Neurose », GW, Bd. 12, S. 29–157.
- Freud, S. (1920g), *Beyond the Pleasure Principle*, S.E., vol. 18, pp. 7–64 ; *Jenseits des Lustprinzips*, GW, Bd. 13, S. 3–69.
- Freud, S. (1923b), *The Ego and the Id*, S.E., vol. 19, pp. 13–66 ; *Das Ich und das Es*, GW, Bd. 13, S. 237–289.
- Freud, S. (1924c), « The Economic Problem of Masochism », S.E., vol. 19, pp. 159–170 ; « Das ökonomische Problem des Masochismus », GW, Bd. 13, S. 371–383.
- Freud, S. (1926d), *Inhibitions, Symptoms and Anxiety*, S.E., vol. 20, pp. 87–172 ; *Hemmung, Symptom und Angst*, GW, Bd. 14, S. 113–205.
- Freud, S. (1930a [1929]), *Civilization and its Discontents*, S.E., vol. 21, pp. 64–145 ; *Das Unbehagen in der Kultur*, GW, Bd. 14, S. 421–506.
- Goodall, J. (1990), *Through a Window: My Thirty Years with the Chimpanzees of Gombe*, Boston, Houghton Mifflin.
- Gorisse, M.-H. (2023), « Jaina Philosophy », in Zalta, E. N., Nodelman, U. (dir.), *The Stanford Encyclopedia of Philosophy*, en ligne : <https://plato.stanford.edu/entries/jaina-philosophy/>.
- Kortlandt, A. (1962), « Chimpanzees in the Wild », *Scientific American*, vol. 206, n° 5, pp. 128–138, <https://doi.org/10.1038/scientificamerican0562-128>.
- Lacan, J. (mai 1948), « L'agressivité en psychanalyse », in *Écrits*, Paris, Seuil, 1966, pp. 101–124 ; « Aggressiveness in Psychoanalysis », in *Écrits*, trad. B. Fink, New York, Norton, 2006, pp. 82–101.
- Lacan, J. (juillet 1949), « Le stade du miroir comme formateur de la fonction du Je telle qu'elle nous est révélée dans l'expérience psychanalytique », in *Écrits*, Paris, Seuil, 1966, pp. 93–100 ; « The Mirror Stage as Formative of the I Function as Revealed in Psychoanalytic Experience », in *Écrits*, trad. B. Fink, New York, Norton, 2006, pp. 75–81.
- Lacan, J. (septembre 1953), « Fonction et champ de la parole et du langage en psychanalyse », in *Écrits*, Paris, Seuil, 1966, pp. 237–322 ; « The Function and Field of Speech and Language in Psychoanalysis », in *Écrits*, trad. B. Fink, New York, Norton, 2006, pp. 197–268.
- Lacan, J. (1955), « Variantes de la cure-type », in *Écrits*, Paris, Seuil, 1966, pp. 323–362 ; « Variations on the Standard Treatment », in *Écrits*, trad. B. Fink, New York, Norton, 2006, pp. 269–302.
- Lacan, J. (mai 1957), « L'instance de la lettre dans l'inconscient ou la raison depuis Freud », in *Écrits*, Paris, Seuil, 1966, pp. 493–528 ; « The Instance of the Letter in the Unconscious, or Reason Since Freud », in *Écrits*, trad. B. Fink, New York, Norton, 2006, pp. 412–441.

- Lacan, J. (juillet 1958), « La direction de la cure et les principes de son pouvoir », in *Écrits*, Paris, Seuil, 1966, pp. 585–645 ; « The Direction of the Treatment and the Principles of Its Power », in *Écrits*, trad. B. Fink, New York, Norton, 2006, pp. 489–542.
- Lacan, J. (1960), « Remarque sur le rapport de Daniel Lagache : “Psychoanalyse et structure de la personnalité” », in *Écrits*, Paris, Seuil, 1966, pp. 647–684 ; « Remarks on Daniel Lagache’s Presentation: “Psychoanalysis and Personality Structure” », in *Écrits*, trad. B. Fink, New York, Norton, 2006, pp. 543–574.
- Lacan, J. (septembre 1960), « Subversion du sujet et dialectique du désir dans l’inconscient freudien », in *Écrits*, Paris, Seuil, 1966, pp. 793–827 ; « The Subversion of the Subject and the Dialectic of Desire in the Freudian Unconscious », in *Écrits*, trad. B. Fink, New York, Norton, 2006, pp. 671–702.
- Lacan, J. (1964 [1960]), « Position de l’inconscient », in *Écrits*, Paris, Seuil, 1966, pp. 829–850 ; « Position of the Unconscious », in *Écrits*, trad. B. Fink, New York, Norton, 2006, pp. 703–721.
- Moore, R., Palazzolo, G. (2024), « Animal Communication », in Zalta, E. N., Nodelman, U. (dir.), *The Stanford Encyclopedia of Philosophy*, en ligne : <https://plato.stanford.edu/entries/animal-communication/>.
- Narten, J. (1988), « Bahman i. In the Avesta », *Encyclopædia Iranica*, vol. 3, fasc. 5, pp. 487–488, en ligne : <https://www.iranicaonline.org/articles/bahman-vohu-manah/bahman-i-in-the-avesta/>.
- Patterson, F. G. P., Cohn, R. H. (1990), « Language Acquisition by a Lowland Gorilla: Koko’s First Ten Years of Vocabulary Development », *Word*, vol. 41, n° 2, pp. 97–143, <https://doi.org/10.1080/00437956.1990.11435816>.
- (بافعی برخط گنجور) بخش ۱۹، « گفتار اندر نکوکاری و بدکاری و عاقبت آنها », *Sa’dī, Morals Pointed and Tales Adorned: The Būstān of Sa’dī*, trad. G. M. Wickens, Toronto, University of Toronto Press, 1974 ; texte persan en ligne : <https://ganjoor.net/saadi/boostan/bab1/sh19/>.
- Saussure, F. de (1916), *Cours de linguistique générale*, éd. C. Bally et A. Sechehaye avec la collaboration d’A. Riedlinger, Paris, Payot, 1995 ; *Course in General Linguistics*, trad. W. Baskin, New York, Philosophical Library, 1959.
- Scott-Phillips, T., Heintz, C. (2023), « Animal Communication in Linguistic and Cognitive Perspective », *Annual Review of Linguistics*, vol. 9, pp. 93–111, <https://doi.org/10.1146/annurev-linguistics-030421-061233>.
- Suzuki, T. N., Wheatcroft, D., Griesser, M. (2016), « Experimental Evidence for Compositional Syntax in Bird Calls », *Nature Communications*, vol. 7, article 10986, <https://doi.org/10.1038/ncomms10986>.
- The Vegan Society, « Definition of Veganism », en ligne : <https://www.vegansociety.com/go-vegan/definition-veganism>, consulté le 23 septembre 2026.
- Wartel, A., Lind, J., Lundin Kleberg, J., Tennie, C., Jonsson, M., Jon-And, A., Ekström, A. (2026), « Structure without Semantics: No Evidence for Bonobo Compositionality in Berthet et al. (2025) », *PeerJ*, vol. 14, e21651, <https://doi.org/10.7717/peerj.21651>.
- Willmott, D., Boduszek, D., Robinson, R. (2018), « A Psychodynamic-Behaviourist Investigation of Russian Sexual Serial Killer Andrei Chikatilo », *The Journal of Forensic Psychiatry & Psychology*, vol. 29, n° 3, pp. 498–507, <https://doi.org/10.1080/14789949.2017.1416658>.

برجایش	آر‌ش‌گزاری
Fr. : fixation. En.: fixation. D.: Fixierung	Fr. : interprétation. En.: interpretation. D.: Deutung
برخیده	آزارکامی
Fr. : divisé. En.: divided. D.: geteilt	Fr. : sadisme. En.: sadism. D.: Sadismus
برنهاد	آهی‌پرده‌گاه
Fr. : objet. En.: object. D.: Objekt	Fr. : scène originaire. En.: primal scene. D.: Urszene
بهره‌بری	اندامگان
Fr. : jouissance. En.: enjoyment. D.: Genuss	Fr. : organisme. En.: organism. D.: Organismus
بهم‌نشی	انگارش
Fr. : éthique. En.: ethics. D.: Ethik	Fr. : fantasme. En.: fantasy. D.: Fantasie
پاسخوری	انگاره
Fr. : responsabilité. En.: responsibility. D.: Verantwortung	Fr. : image. En.: image. D.: Bild
پرانمایه	انگیزتاران
Fr. : signifiant (psychanalyse). En.: signifier. D.: Signifikant	Fr. : stimuli. En.: stimuli. D.: Reize
پرانمودن	اوج‌کامی
Fr. : signifier (v., psychanalyse). En.: to signify. D.: bedeuten	Fr. : orgasme. En.: orgasm. D.: Orgasmus
پرانموده	ایستمان
Fr. : signifié (psychanalyse). En.: signified. D.: Signifikat	Fr. : posture. En.: posture. D.: Haltung
پرسته	بایمند کردن
Fr. : fétiche. En.: fetish. D.: Fetisch	Fr. : déterminer. En.: determine. D.: bestimmen
پرسته‌کامی	باییده
Fr. : fétichisme. En.: fetishism. D.: Fetischismus	Fr. : déterminé. En.: determined. D.: bestimmt

پرهیزه	راست‌منشی	Fr. : morale. En.: moral. D.: Moral
پندارآیین	رائه	Fr. : pulsion. En.: drive. D.: Trieb
پندارآیینی	زادسیرشت	Fr. : instinct. En.: instinct. D.: Instinkt
جنس‌د	زاستار	Fr. : nature. En.: nature. D.: Natur
چماردن	زیرنه‌اد	Fr. : sujet. En.: subject. D.: Subjekt
چمارده	زیرنه‌شت	Fr. : hypothèse. En.: hypothesis. D.: Hypothese
چمارند	سخن	Fr. : parole. En.: speech. D.: Rede
خرسندی	سُهش	Fr. : affect. En.: affect. D.: Affekt
خشنودی	شایند	Fr. : possible. En.: possible. D.: möglich
دراینجا بود	فرزافتن	Fr. : accomplir, achever. En.: to accomplish, to complete. D.: vollenden
دیس	فرزافته	Fr. : accompli, achevé. En.: accomplished, complete. D.: vollendet
		Fr. : tabou. En.: taboo. D.: Tabu
		Fr. : idéologie. En.: ideology. D.: Ideologie
		Fr. : idéologique. En.: ideological. D.: ideologisch
		Fr. : sexualité. En.: sexuality. D.: Sexualität
		Fr. : signifier (v., linguistique). En.: to signify. D.: bedeuten
		Fr. : signifié (linguistique). En.: signified. D.: Signifikat
		Fr. : signifiant (linguistique). En.: signifier. D.: Signifikant
		Fr. : satisfaction. En.: satisfaction. D.: Befriedigung
		Fr. : plaisir. En.: pleasure. D.: Lust
		Fr. : présence. En.: presence. D.: Präsenz
		Fr. : forme. En.: form. D.: Form

فرنود	واداشته	Fr. : compulsif. En.: compulsive. D.: zwanghaft
کامرانه	واکرانی	Fr. : définition. En.: definition. D.: Definition
کم از بود	وانمایی	Fr. : mimétisme. En.: mimicry. D.: Mimikry
گیامخواری و پرهیز از خوردن فراورده‌های جانوری	هم‌آگاهش	Fr. : communication. En.: communication. D.: Kommunikation
مانندنامش	همادگرا	Fr. : holistique. En.: holistic. D.: holistisch
مانندنامی	همادگرایی	Fr. : holisme. En.: holism. D.: Holismus
مِه‌ارِ خشنودی	هماوندی	Fr. : relation. En.: relation. D.: Beziehung
مِه‌ادیگری	هومناد	Fr. : humanité. En.: humanity. D.: Humanität
نشانه	یازش	Fr. : intention. En.: intention. D.: Absicht
نمایه		
		Fr. : argument. En.: argument. D.: Argument
		Fr. : libido. En.: libido. D.: Libido
		Fr. : manque-à-être. En.: lack of being. D.: Seinsmangel
		Fr. : végétarisme. En.: veganism. D.: Veganismus
		Fr. : métaphorisation. En.: metaphorisation. D.: Metaphorisierung
		Fr. : métaphore. En.: metaphor. D.: Metapher
		Fr. : principe de plaisir. En.: pleasure principle. D.: Lustprinzip
		Fr. : l'Autre. En.: the Other. D.: der Andere
		Fr. : signe (linguistique). En.: sign. D.: Zeichen
		Fr. : signe (psychanalyse). En.: sign. D.: Zeichen